عشق وزیر

خطبه سرا آنور کرگانه رود نسل ورا زادگه و خانه بود

از ثمر پشت دو فرزند داشت هم ثمر حنظل و هم قند داشت

بگذر از آن حنظل و بشنو ز قند گر چه به گردش می گسلانند چند

حوروشی دلبر مه پیکری رهزن عقل و بتِ افزونگری

شهد لبش حرز عقیق یمن پیکره سرلشکر سرو و چمن

دلبر شورش فکنی، آفتی نادره الخلقه بتی، آیتی

حسن عجب قافیه از کف برید پیرهن قالب معنی درید

چونکه بر آمد مه اردیبهشت لاله جگر خون شد و حیران گشت

کرد وزیری سفر از ملک ری | دست قضا کرد گرفتار وی

گفت چه خوب است به صحرا رویم | از ره صحرا لب دریا رویم

یکدله نی بلکه بصد رشته جان | هوش و خرد باخت بدیدار آن

عشق زد و رطل سیاست شکست | با نگهی چشم وزارت ببست

عشق کجا لاف سیاست کجا | عشق کجا هوش و کیاست کجا

پنج عشق است، چو کوه گران | غُرّش عشق است، چه شیر ژیان

هوش و خرد در کف او روبَه است | حکمت از ین پیر چو طفل ره است

آنکه زد و خرق صنعان درید | آنکه زلیخا به سر و جان خرید

آنکه به تدبیر و خرد شهره بود | آنکه بصیر صد زهره بود

مشت محبّت زد و دیوانه شد | آتش عشق آمد و پروانه شد

در چَه اندیشه بشد غوطه ور | تا که کند چاره به وصلش مگر

چار این کار بدهدار بود | زآنکه در آن ده سر وسر کار بود

باش درین غائله دم ساز من لیک مکن فاش بکس راز من

دخت شبانی است در این دهکده بر دل من پرچم یغما زده

گر تو رسائی به وصالش ورا محوکنید پیش جمالش مرا

می برمت مرکز و والی کنم مصدر آموزش عالی کنم